

دو فصلنامه تفسیر پژوهی
سال هشتم، شماره شانزدهم
پاییز و زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۲۷۵-۲۹۸

واکاوی روش‌های فقه الحدیث فیض کاشانی در تفسیر صافی*

پریا نوری خسروشاهی**
مهیار خانی مقدم***
سیدمجید نبوی****

چکیده

پس از قرآن، حدیث مهم‌ترین منبع دریافت مفاهیم دینی است. لذا عالمان مسلمان برای حدیث اهمیت والایی قائل هستند و در طول تاریخ اقدام به شرح احادیث کرده‌اند هر کدام از دانشمندان نیز روش‌های خاص خود را دارند. هر یک از حدیث‌پژوهان در فرآیند فقه الحدیث و شرح حدیث دارای یک روش استاندارد بوده که آن روش را در روند کار رعایت نموده‌اند، اما در برخی از موارد با تکیه بر مبانی خاص خود، تغییراتی در شیوه عامه ایجاد کرده‌اند. فیض کاشانی نیز مانند دیگر حدیث‌پژوهان، در شرح احادیث دارای روش‌های مخصوص به خود است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی روش‌های شرح حدیث فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌پردازد.

برخی از روش‌های فقه الحدیث و شرح حدیث در تفسیر صافی، شرح محتوای حدیث با استناد به آیات قرآن، شرح مفردات، که در مواردی عیناً از کتب لغت نقل شده است اما بدون اینکه به آنها ارجاع داده شود، بیان نکات تأویلی، عرضه روایات بر قرآن و تشکیل خانواده حدیث و جمع بین روایات، و غیره است. البته شرح حدیث فلسفی و عرفانی نیز در این میان مسئله‌ای قابل بحث است؛ در مواردی هم فیض به نقد احادیث از باب مخالفت با عامه پرداخته و در جهت ترجیح روایات به مواردی از قبیل موافقت آن حدیث با کتاب و سنت و نیز شهرت روایت و عدالت و وثاقت راوی‌ها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: تفسیر صافی، فیض کاشانی، فقه الحدیث، شرح حدیث.

* تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۳

** دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث (پردیس تهران)

*** استادیار دانشگاه گیلان

p.noorikh@gmail.com

m.khani@guilan.ac.ir

**** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک (نویسنده مسئول). majidnabavi1366@gmail.com

۱- مقدمه

حدیث پژوهان پس از صدور حدیث، به فهم و شرح حدیث می‌پرداختند و هر کدام از روش‌های خاصی برای فهم و شرح حدیث استفاده می‌کردند یکی از حدیث پژوهان، ملّا محسن فیض کاشانی (متولد ۱۰۰۷) است. او در حوزه حدیث کتاب‌ها و مقالات زیادی از خود به جای گذاشته است و کتاب‌های او مرجع مفید و سودمندی برای پژوهشگران است. او در شرح احادیث از روش‌های مختلفی استفاده نموده است و دارای روش‌های فقه الحدیثی مخصوص به خود است. برخی از کتاب‌های فیض کاشانی عبارتند از: الوافی، المحجّة البيضاء، سفینة النّجاة، النّوادر، علم الیقین، اصول المعارف، الحقایق فی اسرار الدّین.

یکی از مهم‌ترین کتاب‌های این حدیث پژوه تفسیر صافی است او در این کتاب در ذیل برخی آیات احادیثی ذکر می‌کند و در مواردی به شرح و تفسیر احادیث ذکر شده می‌پردازد در این نگارش به بررسی روش‌های فقه الحدیثی و شرح حدیث فیض کاشانی در تفسیر صافی می‌پردازیم.

درباره پیشینه این تحقیق باید گفت که تاکنون درباره تفسیر صافی نگارش‌های زیر به چاپ رسیده است.

بررسی تطبیقی تأویل در تفسیر صافی و تفسیر القرآن الکریم، نوشته سید مهدی لطفی و سید خلیل کوهی، پاییز ۱۳۹۲.

تحلیل انتقادی از رویکرد فیض کاشانی در جمع روایات متعارض در تفسیر صافی، نفیسه کوثری‌نیا و دیگران، ۱۳۹۸.

نگاهی دوباره به روش فیض کاشانی در تفسیر صافی، سهراب مروتی و مهدی مجیدی نیا، ۱۳۹۲.

تفسیر صافی و زمینه‌های اجتهاد در آن، حمید رضا فهیمی تبار، ۱۳۸۷.

قواعد تفسیر در تفسیر صافی، حمید رضا فهیمی تبار، ۱۳۸۵.

فیض و تفسیر صافی، غلامعلی عزیزی کیا، ۱۳۸۷.

نظرة فی أحادیث تفسیر الصافی حول أسباب النزول و شأنه، ماشاءالله جشنی آرانی،
رمضان ۱۴۳۱.

بررسی تطبیقی تأویل در تفسیر الصافی و تفسیر القرآن العظیم، سمیه خاری آرانی و دیگران.
تأملی در بررسی‌های ذهبی درباره سه تفسیر (مرآة الانوار، صافی، حقائق التفسیر)،
علی‌اکبر بابایی، ۱۳۸۳.

بررسی اهل بیت (ع) در تفسیر کشاف و تطبیق آن با تفاسیر صافی و شواهدالتزیل،
علیرضا طیبی و زهرا شرفی، ۱۳۹۶.

بررسی تطبیقی روش تفسیری فیض کاشانی و ابن کثیر، سمیه خاری آرانی و
رحمت‌الله عبدالله‌زاده آرانی، ۱۳۹۴.

تأملات تفسیری فیض کاشانی در «الصافی» (شیوۀ حدیث‌شناسی) نفیسه کوثری‌نیا و
دیگران، ۱۳۹۷.

همان‌طور که مشخص است موضوع این تحقیق با موضوعات قبلی متفاوت است و
تحقیق پیش رو به بررسی فقه‌الحدیثی و شرح‌الحدیثی «احادیث» در تفسیر صافی
می‌پردازد در حالی که هیچ‌کدام از پژوهش‌های قبلی به این مسئله به‌طور مستقل پرداخته
است. تنها در مورد آخر که نوشته خانم نفیسه کوثری‌نیا و دیگران است شباهت‌هایی با
نوشته حاضر وجود دارد که تفاوت این نوشته با آن، این است که با توجه به اینکه مرحوم
فیض کاشانی در تفسیر خود از روش روایی بهره‌جسته و با توجه به پیراستگی این تفسیر
از اندیشه‌ها و گرایش‌های خاص، و با نظر به کلامی، عرفانی و ادبی بودن این تفسیر، موجب
شده تا در مقاله حاضر به دور از هر گونه تداخل گرایش‌های دیگر، به این بُعد تفسیر صافی
(روش روایی) با ذکر نمونه‌هایی در ذیل هر بحث پرداخته شود؛ به عبارت دیگر مقاله
حاضر به روش‌های فقه‌الحدیثی روایاتی که در صافی ذکر شده و فیض آن‌ها را توضیح و

شرح می‌دهد، می‌پردازد و برای هر کدام نمونه‌هایی را ذکر می‌کند. در حالی‌که تحقیق کوثری‌نیا به طور جامع به این مهم پرداخته و در آن استخراج امثال و نمونه‌های قابل بحث، به چشم نمی‌خورد. ضمن اینکه مطالب و مباحث این مقاله تفاوت‌های اساسی با مقاله فوق دارد که با یک بررسی کاملاً مشخص می‌شود؛ مقاله پیش رو جهت ملموس بودن روش‌های فقه الحدیثی، به طور کاملاً موردی به تبیین و تحلیل روش‌های فقه الحدیثی مرحوم فیض کاشانی در تفسیرش پرداخته است که با افق دید و ساختار و محتوایی کاملاً متفاوت‌تر از سایر آثار است؛ این همان نوآوری مورد نظر محققان این تحقیق محسوب می‌شود.

۲- بیان مسئله

فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل برخی احادیث، توضیحاتی ارائه می‌دهد. نگارش پیش رو به بررسی فقه الحدیث در تفسیر صافی می‌پردازد.

۳- شرح حدیث و فقه الحدیث

حدیث‌پژوهان از دیرباز، اصطلاح فقه الحدیث را برای فهم حدیث نیز به کار برده‌اند فقه الحدیث ترکیبی از معنای لغوی فقه و معنای اصطلاحی حدیث است فقه در لغت به معنای فهم عمیق و دقیق است و حدیث در اصطلاح به سخن، رفتار و تقریر معصوم یا حکایات این امور گفته می‌شود و منظور از ترکیب این دو، فهم درست و ژرف از گفتار و کردار معصومان است (مسعودی، ۱۳۹۳: ۱۷).

در ادامه به مواردی از فقه الحدیث فیض کاشانی در تفسیر صافی اشاره می‌شود.

۳-۱- شرح محتوای احادیث با استفاده از آیات قرآن

فیض کاشانی در تفسیر صافی در مواضع متعددی روایات را با استفاده از آیات قرآن شرح می‌دهد، گاه آیه قرآن را مؤیدی برای روایت می‌گیرد؛ که این مورد به طور معمول در بین سایر مفسران کاربرد دارد؛ مثلاً درباره روایت امام صادق (ع) از کافی که فرمود: «ایمان آن

است که آثار آن در دل و قلب انسان ثابت باشد؛ اما اسلام آن است که ازدواج‌ها و ارث و میراث، بر آن جاری و خون‌ها محترم شمرده می‌شوند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۵/۲). فیض می‌گوید: «این سخن را آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات/۵) بیان داشته است» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵۵/۵).

یک مورد به عنوان نمونه ذکر می‌شود: فیض ابتدا این حدیث را ذکر می‌کند: «و القمّی عن الرضا علیه السلام: أنه سئل عن هذه الآية «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» (ذاریات/۷) فقال هي محبوبكة إلى الأرض و شبك بين أصابعه فقیل كيف يكون محبوبكة إلى الأرض و الله يقول «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» (رعد/۲) فقال سبحان الله أليس يقول «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» فقیل بلى فقال فتم عمد و لكن لا ترونها فقیل كيف ذلك فبسط كفه اليسرى ثم وضع اليمنى عليها فقال هذه ارض الدنيا و السماء الدنيا عليها فوقها قبة و الأرض الثانية فوق السماء الدنيا و السماء الثانية فوقها قبة و الأرض الثالثة فوق السماء الثانية و السماء الثالثة فوقها قبة و الأرض الرابعة فوق السماء الثالثة و السماء الرابعة فوقها قبة و الأرض الخامسة فوق السماء الرابعة و السماء الخامسة فوقها قبة و الأرض السادسة فوق السماء السادسة و السماء السابعة فوقها قبة و عرش الرحمن تبارك و تعالی فوق السماء السابعة و هو قول الله الَّذِي «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» فَمَا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْوَصِيُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَائِمٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَنَّمَا يَنْزِلُ الْأَمْرُ إِلَيْهِ مِنْ فَوْقِ السَّمَاءِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ قِيلَ فَمَا تَحْتُنَا أَلَا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ قَالُوا مَا تَحْتُنَا أَلَا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ وَ إِنَّ السَّمَاءَ لَهِيَ فَوْقَنَا. وَ الْعِبَاشِيُّ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِثْلَهُ.»

ترجمه: «و قمی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: از امام از آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» پرسیده شد ایشان فرمود: آسمان‌ها وابسته به زمین‌اند و انگشتان خود را در هم کرد، گفتیم: چگونه وابسته به زمین‌اند با اینکه خدا می‌فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ»

آسمان‌ها را بی‌ستونی که بینید بالا برد» فرمود: سبحان الله آیا نمی‌فرماید بی‌ستون دیدنی؟ گفتم: چرا، فرمود: پس ستونی هست ولی دیده نمی‌شود: گفتم: قربانت این چگونه باشد گفت: کف دست چپ خود را باز کرد و کف دست راستش را بر آن قرار داد و فرمود: این زمین دنیا است که آسمان دنیا بالای آن گنبد است، و زمین دوم بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم بالای آن گنبد است و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم بالای آن گنبد است و زمین چهارم بالای آسمان سوم است و آسمان چهارم بالای آن گنبد است و زمین پنجم بالای آسمان چهارم است و آسمان پنجم بالای آن گنبد است، و زمین ششم بالای آسمان پنجم است و آسمان ششم بالای آن گنبد است، و زمین هفتم بالای آسمان ششم است و آسمان هفتم بالای آن گنبد است و عرش خدای رحمان و تبارک و تعالی بالای آسمان هفتم است و آن معنی قول خداست «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» (خداوند) آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آن، فرو آید فرمان (خداوند) میان آنها». و اما صاحب الامر پس رسول خدا است و وصی پس از او که به روی زمین بر پا است، و همانا فرمان از بالای آسمان‌ها و زمین‌ها به او فرو آید، گفتم: زیر پای ما جز یک زمین نیست؟ فرمود: زیر پای ما جز یک زمین نیست و شش زمین دیگر بالای سر ما هستند.»

سپس در شرح آن می‌گوید:

أقول: كأنه جعل كل سماء ارضاً بالإضافة الى ما فوقها و سماء بالإضافة الى ما تحتها فيكون التعدد باعتبار تعدد سطحها. «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكَ» (ذاریات/ ۹ و ۸) یصرف عنه من صرف.

گویی که هر آسمانی، زمینی به اضافه آنچه در بالایش قرار دارد، است و آسمان به اضافه آنچه در زیرش قرار دارد است، پس تعدد به اعتبار تعدد سطح آن است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۵/ ۶۸) سپس همان طور که مشخص است فیض کاشانی با اشاره به آیه‌ای تحت مخاطبان را اثبات می‌کند به عبارت دیگر برای شرح حدیث از یک آیه استفاده می‌کند.

۳-۲- شرح حدیث با بیان مفردات و علم لغت

به علت دوری زمان صدور روایات از دوره بیان آنها توسط معصومان و دگرگونی معانی پاره‌ای از واژه‌ها در بستر زمان، و نسبی بودن مسئله غرابت الفاظ، احتمال ورود پاره‌ای از الفاظ غریب در روایات وجود دارد. حدیث غریب الالفاظ آن است که در متن آن، لفظ مشکلی به کار رفته باشد. (مدیر شانی، ۱۳۹۰: ۱۷۸-۱۷۶) در روایات به موارد متعددی برخورد می‌کنیم که ائمه (ع) الفاظ غریب و مشکل روایات را شرح داده‌اند. در کتاب معانی الاخبار نیز روایات پر شماری نقل شده که الفاظ غریب آن با استفاده از روایات دیگر یا علم لغت شرح داده شده است. (صدوق، ۱۴۰۳: ۱۶۸)

فیض کاشانی نیز در بسیاری از موارد، معنا و مقصود کلمه یا اصطلاح موجود در حدیث را شرح داده و در این زمینه به ریشه لغات، تصحیح نسخه، معنی مجازی، نقد کلام لغویان و سایر مباحث لغوی، ادبی و حتی بلاغی توجه دارد؛ به عنوان مثال، به شرح معنای کلمات و عبارات: «قاربوا و سددوا» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵۰۲/۱) و نیز کلمه «زحف» و «قسم غموس فاجره» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۴۴۴/۱) «جعل الکتاب بن عینیه»، «عتو» و «مرود» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۳۱۷/۱) پرداخته است؛ یا مقصود کلمه در روایت را شرح می‌دهد مثل «ماء العقیق» که منظور از عقیق ذره و وادی ذکر شده است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۳۹۶/۳)

لذا، یکی از روش‌های شرح حدیث که در تفسیر صافی دیده می‌شود شرح مفردات کلمه و رجوع به علم لغت است. لازم به ذکر است که فیض کاشانی بدون اینکه به کتاب لغت ارجاع دهد معنای لغوی برخی کلمات را بیان می‌کند.

نمونه اول: فیض کاشانی این حدیث را نقل می‌کند: «فی التوحید و تفسیر الإمام عن أمير المؤمنين عليه السلام: الله هو الذي يتأله إليه كل مخلوق عند الحوائج و الشدائد إذا انقطع الرجاء من كل وجه من دونه و تقطع الأسباب من جميع من سواه....» ترجمه: «الله

کسی است که او را همه مخلوقات هنگام نیازها و سختی‌ها پرستش می‌کنند هنگامی که از همه جا از غیر او امیدشان قطع می‌شود و همه اسباب و علل غیر او قطع می‌شود».

سپس درباره معنی یتأله إلیه می‌گوید: به سمت او بی‌تابی می‌کنند (و می‌ترسند) و پناه می‌برند و آرام می‌گیرند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۸۰/۱).

نمونه دوم: فیض درباره کلمه بائه در این حدیث می‌گوید: «فی الفقیه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: لیس البخیل من أدى الزکاة المفروضة من ماله و أعطى البائنة فی قومه انما البخیل حق البخیل من لم یؤد الزکاة المفروضة من ماله و لم یعط البائنة فی قومه و هو یبذر فیما سوی ذلك». ترجمه: «در کتاب من لایحضره الفقیه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که ایشان فرمود: «بخیل کسی نیست که زکات واجب را بپردازد و مال بخششی را در میان قومش بدهد بخیل به درستی، تنها کسی است زکات واجب را از مالش نپردازد و مال بخششی در میان قومش ندهد و در غیر این موارد بخشش کند».

بائه به معنای بخشش است و وجه تسمیه آن این است که «از مال جدا می‌شود» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۴۵۰/۱). این حدیث را کلینی در الکافی نیز نقل نموده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۶/۴).

نمونه سوم: فیض درباره کلمه یتخلخل در این حدیث می‌گوید: «و فی الکافی عنه علیه السلام: أن القلب لیتخلخل فی الجوف یطلب الحق فإذا أصابه اطمأن به و قرّ ثم تلا فمّن یرد الله أن یهدیه (انعام/۱۲۵)...» ترجمه: در کافی از او (امام صادق ع) نقل شده است قلب در سینه حرکت می‌کند و حق را می‌طلبد پس هنگامی که به آن رسید آرامش می‌یابد و قرار می‌گیرد سپس آیه «کسی که خدا اراده کرده هدایتش کند» را تلاوت نمود»

یتخلخل با دو حرف خاء هجاء یا دو حرف جیم به معنای اینکه حرکت می‌کند است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۵۶/۲) (این حدیث در تفسیر عیاشی با حرف تلجلجا به جای یتخلخل آمده است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱/۳۷۶) و در تفسیر البرهان همان یتخلخل آمده است (بحرانی، ۱۳۷۴: ۲/۴۷۸).

نمونه چهارم: فیض درباره معنی حافد در این حدیث می‌گوید: العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: الحفدة بنو البنت و نحن حفدة رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم وَ فی رواية أخرى عنه علیه السلام: بنین و حفدة قال هم الحفدة و هم العون یعنی البنین. الحافد: شتاب‌کننده در خدمت و فرمانبری است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳/۱۴۶). ترجمه: «عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: حفده فرزندان دختر هستند و ما حفده رسول خدا هستیم و در روایت دیگر از او نقل شده است فرزندان و حفده آنها حفده هستند و آنها یاری‌کننده یعنی پسر هستند.

نمونه پنجم: فی الکافی عن الصادق علیه السلام: فی قوله تعالی «وَ لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» (نور/۳۱) قال الزینة الظاهرة الکحل و الخاتم و فی رواية: الخاتم و المسکة و هی القلب. ترجمه: امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» فرمود زینت ظاهر سرمه و انگشتر است در روایتی دیگر انگشتر و المسکه یعنی دستبند و النگو است.

فیض درباره قُلب می‌گوید: القلب بالضم السوار. کلمه قُلب با ضمه به معنای دستبند و النگو است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳/۴۳۰)

نمونه ششم: فیض این حدیث را نقل می‌کند: «وَ فی الکافی عن الصادق علیه السلام: أنه سئل ما یحل للرجل أن یرى من المرأة إذا لم یرى من الوجه و الکفان و القدمان و فی رواية: لا بأس ان ینظر إلى وجهها و معاصمها إذا أراد أن یتزوجها». ترجمه: در کافی از امام صادق روایت شده است که از ایشان سؤال شده که چه چیز از زن برای مرد حلال است که ببیند در حالی که محرم نباشد امام فرمود: صورت و کف دو دست و پا (تا قوزک پا) در روایتی دیگر می‌فرماید مشکلی نیست که به صورتش و محل النگو نگاه کند هنگامی که اراده ازدواج با زن را کرده است.

سپس می‌گوید: کلمه المعصم مانند کلمه المنبر با کسره حرف میم است به معنای جایگاه النگو است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳/۴۳۱)

نمونه هفتم: فیض این حدیث را نقل می‌کند «و القمّی عن الباقر علیه السلام: البروج الكواكب و البروج التي للربیع و الصيف الحمل و الثور و الجوزاء و السرطان و الأسد و السنبلة و بروج الخریف و الشتاء المیزان و العقرب و القوس و الجدی و الدلو و الحوت و هی اثنا عشر برجاً. و القمّی هی منازل الشمس و القمر». ترجمه: «قمی از امام باقر (ع) نقل می‌کند: بروج کواکب و بروجی که برای بهار و تابستان است عبارت است از حمل و ثور و جوزاء و سرطان و آسد و السنبله و بروجی که برای پاییز و زمستان است عبارت است از شتاء، میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت که جمعا ۱۲ برج است. سپس در بیان مفردات این حدیث می‌گوید: معنی بروج بناهای (و خانه‌های) بلند است کواکب به این نام نامیده شده‌اند چرا که برای سیاره‌ها مانند منزل‌هایی برای ساکنان آن است و اشتقاق بروج از تبرج به سبب آشکار شدن آن است» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۱۰۲/۳).

درباره بیان لغات احادیث توسط فیض کاشانی باید گفت که برخی از توضیحات او برگرفته از کتب لغت است اما فیض معمولاً به کتب لغت ارجاع نمی‌دهد و تنها به بیان معانی کلمه اکتفا می‌کند. برای نمونه کلمه قُلب را چندین لغت‌دان به سوار (دستبند و النگو) معنا کرده‌اند. (فراهیدی، بی‌تا: ۱۷۱/۵ و ابن درید، بی‌تا: ۱۳۷/۳)

۳-۳- ترجیح روایات در صافی

فیض در مقدمه صافی گفته است: «اگر احادیث با هم اختلاف داشته باشند، صحیح‌ترین، بهترین و پرفایده‌ترین آنها را انتخاب و سپس در حد توان به مواضع اختلاف اشاره می‌شود» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۷۵/۱). البته اگر امکان جمع بین روایات وجود نداشته باشد، در صورت وجود مرجح، به ترجیح روایت می‌پردازد. از نظر فیض، مرجحات، همان‌هایی هستند که در روایات آمده و مرجحات منصوصه نامیده می‌شود. (فیض کاشانی،

لازم به ذکر است تفسیر صافی، تعداد زیادی از اسرائیلیات و احادیث ضعیف را نیز دربردارد و در پاره‌ای از موارد، سخنانی عرفانی بر قلم رانده که ظاهراً تأویل آیه است ولی با ظاهر نصّ و بلکه عقل و فطرت سلیم ناسازگار است. (معرفت، ۱۳۹۰: ۲/۲۰۹-۲۰۸)

بر اساس روایات، مرجحاتی که توضیحاتش در بالا گذشت، از نظر او عبارتند از:

۳-۳-۱- موافقت حدیث با کتاب و سنت

هنگام تعارض اخبار، اولین قدم، مقایسه خبر با قرآن و سنت است؛ اگر موافق کتاب خدا و سنت بود، می‌پذیریم وگرنه آن را رها می‌سازیم. این قاعده از روایاتی که از معصومان (ع) به ما رسیده، گرفته شده است. از امام کاظم (ع) روایت شده: «زمانی که اختلافی در حدیث پیش آمد، آن را با کتاب خدا و احادیث ما بسنج؛ اگر شباهتی بین آنها یافتی، آن حق است. و اگر مشابهتی وجود نداشت، پس باطل و نارواست» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۷۴/۱). در کتاب کافی در مقبوله عمر بن حنظله آمده که از امام صادق (ع) سؤال کرد: «... اگر دو روایت مشهور متعارض داشتیم که راویان تقه، هر دو را از شما نقل کرده‌اند، چه کنیم؟ حضرت فرمودند: حدیثی را که موافق کتاب و سنت و مخالف با عامه است را بگیرد و حدیثی که مخالف کتاب و سنت و موافق عامه است، رها کنید» (کلینی، ۱/۶۷). مواردی که فیض از این مرجح استفاده کرده است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۲۳۶؛ و ۱/۴۵۵)

۳-۳-۲- شهرت حدیث

در اصول الاصلیه روایت زراره از امام باقر (ع) آمده که به امام عرض کرد: «دو خبر یا حدیث متعارض از شما به ما می‌رسد؛ کدام را أخذ کنیم؟ امام فرمود: ای زراره حدیثی که بین اصحاب شهرت دارد را بگیر؛ و حدیث شاذ نادر را رها کن». فیض می‌گوید: «اینکه امام (ع) فرمود: «خذ بما اشتهر بین اصحابک»، مراد، شهرت روایی است که بین قدمای اصحاب اخباری ما وجود داشت، که در بیان حکم احکام از نصّ فراتر نمی‌رفتند؛ نه شهرت فتوائی که بین علمای مجتهد متأخر و اهل رأی و استنباط مرسوم است؛ زیرا بر این شهرت

نمی‌توان اعتماد کرد» (فیض، ۱۳۸۷: ۱۱۲-۱۱۳). به عنوان مثال، در تفسیر صافی روایتی را که دلالت می‌کند بر این که یوسف (ع) و بنیامین از یک مادر متولد شده‌اند، به دلیل شهرت، بر سایر روایات ترجیح می‌دهد. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۶/۳) همچنین درباره آیه ۹۴ سوره بقره می‌گوید: «مشهور آن است که مراد از آرزوی مرگ، درخواست مرگ برای خودشان است نه مخالفان» آنگاه روایت مشهور را با دلایل روایی و قرآنی، تقویت کرده و ترجیح می‌دهد» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۱/۱۶۴).

۳-۳-۳- عدالت و وثاقت راوی حدیث

در ادامه حدیث قبل، زراره از امام باقر (ع) می‌پرسد: در صورتی که دو حدیث مشهور، مروی و مأثور از شما باشند، چه کنیم؟ امام فرمود آن روایتی را قبول کن که روایتش نزد تو عادل‌تر و موثق‌تر است» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱۲) فیض در مقدمه صافی از تفاسیری انتقاد می‌کند که مطالبی را ذکر کرده‌اند که روایان آنها ضعیف و مجهول بوده‌اند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۱۰/۱)

در تفسیر صافی ذیل آیه ۶ سوره مائده، روایتی آمده که ابن شعبه می‌گوید: «پیامبر (ص) را دیدم که بر کفش‌هایش مسح می‌کشید. فیض می‌گوید: «مغیره بن شعبه یکی از رؤسای منافقان عقبه و سقیفه است. (و قول او سندیت ندارد.) (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۱۵/۲)

۳-۳-۴- مخالفت با عامه

در ادامه حدیث مذکور، زراره از امام باقر (ع) سؤال می‌کند: اگر روایان هر دو خیر، عادل و موثق بودند (با دو حدیث متعارض) چه کنیم؟ امام (ع) فرمود: «از آن دو خیر، آن خبری را که موافق مذهب عامه است، ترک کن. و خبر مخالف عامه را بگیر. زیرا حق، در مخالفت با آن است» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

آمده که عمر بن حنظله از امام صادق (ع) پرسید: «به نظر شما اگر دو فقیه، حکم خود را از کتاب و سنت فهمیده باشند، یکی از خبرها موافق عامه و خبر دیگر، مخالف عامه

باشد، کدام خبر را بگیریم؟ امام (ع) فرمودند: خبر مخالف عامه را بگیر که در آن هدایت است» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱۷). فیض، روایت تفسیر قمی ذیل آیه ۱۹۰ سوره اعراف را که بیانگر شرک آدم و حوا است، به دلیل موافقت با عامه و مخالفت با شأن انبیا (ع) رد می‌کند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲/۲۵۹). درباره روایات ذیل آیه ۲۳ سوره نساء می‌گوید: «هر آنچه از ائمه اطهار (ع) بر خلاف این روایات نقل شده است، حمل بر تقیه می‌شود؛ چون موافق با عامه و مخالف با قرآن است» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۴۳۶). ایشان روایاتی را که درباره ازدواج فرزندان آدم و حوا با یکدیگر، مطابق با آراء عامه است، حتی با اعتماد وجود امکان تأویل آنها، قابل اعتماد نمی‌داند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۴۱۸)

نمونه دیگر چنین است که:

فیض این حدیث را ذکر می‌کند: «و العیاشی عنه علیه السلام قال: ما لهم قاتلهم الله عمدوا إلى أعظم آیه فی کتاب الله فرعموا أنها بدعة إذا أظهروها». ترجمه: «چه شده به آنها خدا آنها را بکشد. قصد کردند به بزرگ‌ترین آیه در کتاب خدا و گمان کردند که آن بدعت است هنگامی که آشکار شود». و می‌گوید: منظور از این حدیث عامه یعنی اهل سنت هست که پنداشتند که اظهار بسم الله الرحمن الرحیم بدعت است» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۸۲)

چنین تبیینی از طرف فیض کاشانی، دال بر مبانی فکری و عقیدتی ایشان بوده و از همین مبانی مخالفت با عامه (اهل سنت) نشأت گرفته است.

لذا فیض کاشانی در مواردی که نظری مخالف نظرات شیعه ارائه شود به نقد آن نظرات می‌پردازد. البته گاهی این نقدها توسط ائمه در احادیث بر برخی مبانی اهل سنت ارائه شده است و گاهی خود فیض به نقد می‌پردازد بدون اینکه به حدیثی اشاره کند. همچنین وی اسناد احادیث را ذکر نمی‌کند و به تبع آن نقدهای سندی کمتر در این تفسیر دیده می‌شود.

نمونه‌ای دیگر: «و فی المجالس عنه علیه السلام: أن رضا الناس لا یملک و ألسنتهم لا تضبط و کیف تسلمون ممن لم یسلم منه أنبیاء الله و رسله و حجج الله أ لم ینسبوا یوسف

إلی آنه هم بالزنا». این حدیث علاوه در امالی صدوق در تفسیر نورالتقلین (حویزی، ۱۴۱۵: ۴۱۹/۲) و تفسیر کنز الدقائق (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۳۱۹/۴) نیز آمده است. ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: رضایت مردم را نمی‌توان به دست آورد و زبانشان را نمی‌توان کنترل کرد شما چطور سالم مانید از آنچه پیغمبران خدا سالم نماندند و نه رسولان او و نه حجت‌های او، آیا یوسف را به زنا متهم نکردند؟»

فیض کاشانی می‌گوید: عامه به حضرت یوسف اموری را نسبت دادند که برای مؤمن، نقل و اعتقاد به آن، سزاوار نیست سپس آیاتی را از زبان یوسف و زلیخا و همسر زلیخا و زنان شهر و شاهد و خدای متعال و ابلیس جهت پاک بودن حضرت یوسف ذکر می‌کند و می‌گوید: «اما حضرت یوسف در آیه «هی رَاوَدْتَنی عَنْ نَفْسِی» (یوسف/۲۶) و آیه «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونِی إِلَیْهِ» (یوسف/۳۳) و زلیخا در آیه «وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (یوسف/۳۲) و قالت الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (یوسف/۵۱) و همسر زلیخا در آیه «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» (یوسف/۲۸) و زنان شهر در آیه «امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (یوسف/۳۰) و آیه «حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (یوسف/۵۱) و شاهد در آیه «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» (یوسف/۲۶) و گواهی خداوند در آیه «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» (یوسف/۲۴) و اقرار ابلیس در آیه «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» (ص/۸۲-۸۳) که اقرار می‌کند مخلصین را نمی‌تواند اغوا کند و خداوند فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» (یوسف/۲۴) تمامی این آیات اشاره به پاکی حضرت یوسف دارد» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۴/۳).

۳-۴- عرضه روایات بر قرآن و تأیید آن

از آنجا که در اصل اول از اصول الاصلیه آمده که خداوند هر آنچه که بندگان از احکام شرع به آن نیاز دارند، نازل فرموده و خداوند چیزی از امور مورد نیاز مردم را فروگذار

نکرده، مگر آنکه در کتابش نازل کرده و پیامبر خدا (ص) در سنتش بیان فرموده است؛ (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۵۴؛ همان، الاصول الاصلیه، ۶) از این رو فیض چنین می‌گوید: «همه آنچه از اعتقادات و عملیات و اخلاق، مورد نیاز مکلف است، در قرآن هست. چنان‌که قرآن می‌فرماید: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام/۵۹)، «وَوَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل/۸۹)، «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام/۳۸) (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: مجموعه رسائل، ۳۰۴/۴) از مطالب فوق برمی‌آید که فیض کاشانی از این جهت که قرآن بیان‌کننده همه چیز است، روایات را به قرآن عرضه کرده و این اصل را به عنوان یکی از مبانی اساسی در روش فهم احادیث پیش گرفته است. همان‌طور که در کافی از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «هر چیزی به کتاب خدا و سنت ارجاع داده می‌شود و حدیثی که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد، زخرف (باطل) است» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: الاصول الاصلیه، ۱۲۵؛ همو، بی‌تا: سفینه النجاه، ۶۳) و فرمود: «هر چیزی که در روایتی آمده، خواه از نیکوکار؛ خواه فاجر؛ اگر موافق قرآن باشد، آن را بگیرد و هر چیزی که در روایتی آمده از نیکوکار یا بدکار، اگر مخالف قرآن است، آن را فرانگیرید» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۷۵/۱).

در مواردی دیگر، فیض کاشانی در تفسیر صافی، برای روایات مؤیده‌های قرآنی می‌آورد که به یک نمونه از آنها اشاره می‌شود: «و فی الکافی عن الصادق (ع): انّ الایمان ما وقر فی القلوب و الإسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء و الایمان یشارک الإسلام و الإسلام لا یشارک الایمان». ترجمه: «در کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید: ایمان آن است که در دل ثابت شود و اسلام آن چیزی است که زناشوئی و میراث و حفظ خون به سبب آن (شرعاً صحیح شمرده) شود، ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.

فیض می‌گوید این حدیث را قول خداوند سبحان تأیید می‌کند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات/۱۴)» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴/۱۹۰)

۳-۵- بیان خانواده حدیث

بیان روایات مشابه و دارای یک موضوع واحد که خانواده نامیده می‌شود همواره مورد توجه حدیث پژوهان بوده است و حدیث پژوهان اهمیت و چیستی آن را بیان کرده‌اند. (معارف، ۱۳۸۳: ۸) در مواردی فیض کاشانی به خانواده حدیث اشاره می‌کند و می‌گوید نمونه این احادیث و شبیه و همانند آنها نیز در احادیث شیعه وجود دارد یا از اهل بیت نقل شده است. البته قابل ذکر است که در تشکیل خانواده حدیث، گاه احادیث با حدیث اصلی، رابطه‌هایی متعدد دارند. گاه مخصّص و مقید و مبین، و گاه شارح و ناسخ و معارض‌اند و مهم‌تر از همه اینها، گاه با حدیث اصلی و مورد فهم ما هم‌مضمون و هم‌معنا هستند. وجه اشتراک اصلی این احادیث، نظر داشتن آنها به یک موضوع محوری است. (مسعودی، ۱۳۹۳: ۱۵۱-۱۵۰) بر این اساس، در بازبایی احادیث هم‌مضمون، یافتن احادیثی که با حدیث اصلی، یکی از رابطه‌های: تخصیص و تعمیم، اطلاق و تقیید و ... را دارند، ضروری است. در ذیل به عنوان نمونه به تخصیص حکم که توسط فیض کاشانی در تفسیر صافی مطرح شده است، اشاره می‌شود:

۳-۵-۱- تخصیص حکم

خاص در اصطلاح، عبارت است از دلیلی که در برابر دلیلی فراگیرتر (اعم) از خود قرار گیرد و این اعمیت مطلق است، نه من وجه، به گونه‌ای که معمولاً این دلیل از آن دلیل عام، دلالت قوی‌تری دارد و موجب می‌شود تا از حکم آن دلیل عام دست بکشیم و بدان عمل نکنیم. (مشکینی، ۱۴۱۳: ۲۳۴) عموم نیز در اصطلاح به معنای فراگیری معنا نسبت به همه

مصدق‌های واژه و به عبارت دیگر، تحقق فراگیری واژه در جایی که قابلیت این فراگیری را دارد، و عام همان واژه دلالت‌کننده بر معنا و فراگیر بودن آن است. (مشکینی، ۱۴۱۳: ۱۷۳) این مباحث در علم اصول فقه مطرح شده است، از این رو به طور خلاصه به عنوان یکی از مبانی فقه‌الحدیثی^۱ تفسیر صافی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

احادیث متعددی در مورد شفاعت پیامبر (ص) برای مرتکبان گناه کبیره مطرح شده است، که از جمله آنهاست: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ، وَإِنِّي خَبَاتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَفْتَرَى لَأَكُونُ مِنْهُمْ» (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۸۰، ح ۸۱۵) ترجمه: هر پیامبری شفاعتی دارد و من شفاعتم را برای مرتکبان گناه کبیره از امتم در روز قیامت اندوخته‌ام.

نیز در حدیث دیگری از ایشان آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» (صدوق، ۱۴۱۳: ۵۷۴/۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۱۰۴/۵)

حال این دو روایت، به وسیله روایت زیر در تفسیر صافی، مخصّص می‌شوند:

«أَمَّا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ قِيلَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ يَكُونُ الشَّفَاعَةُ لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ مِنْ يَرْتَكِبُ الْكَبِيرَةَ لَا يَكُونُ مَرْضِيًّا فَقَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَرْتَكِبُ ذَنْبًا إِلَّا سَاءَ ذَلِكَ وَ نَدِمَ عَلَيْهِ.» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳۳۶/۳)

همانند و مشابه این روایات در احادیث اصحاب ما (شیعه) هم آمده است. (فیض

کاشانی، ۱۴۱۵: ۳۳۲/۱)

۳-۶- جمع بین روایات

رفع اختلاف ظاهری روایات و توضیح و توجیه آنها، در سیره معصومان (ع) مشاهده می‌شود؛ چنان که از پیامبر (ص) چنین روایت شده است: «سئل عن طُوبَى قَالَ شَجْرَةٌ

۱. در کتاب «روش فهم حدیث» آقای دکتر عبدالهادی مسعودی به عنوان یکی از زیرشاخه‌های فواید بازبایی خانواده حدیث مورد بررسی قرار گرفته است. که با رجوع به تفسیر صافی همین مورد تخصیص حکم در قالب مثال عمل «اسراف» مورد اشاره قرار گرفته است. (صافی، ۱۴۱۵: ۲۴/۴)

أصلها في داري و فرعها على أهل الجنة ثم سُئِلَ عنها مرة أخرى فقال صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم في دار عليّ عليه السلام فقيل له في ذلك فقال إنّ داري و دار عليّ عليه السلام في الجنة بمكان واحد: از پیامبر سؤال شد در مورد وجود اصل درخت طوبی که در خانه خودشان خواهد بود و در روایت دیگری وجود آن را در خانه امام علی (ع) بیان می‌کنند. و در جواب سؤال‌کننده که گفت: چگونه ممکن است یک درخت در دو خانه باشد؟ فرمودند: خانه من و علی (ع) در بهشت در یک جاست.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۸/۸) همین روایت را فیض در تفسیر صافی بیان کرده (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۷۱/۳-۷۰) و در برخورد با روایات مختلف، غالباً به جمع روایات و ذکر عدم تنافی میان آنها می‌پردازد. وی در مقدمه تفسیرش تأکید می‌کند که اگر بخواهد بین اقوال متناقض، وحدتی از جانب خود ایجاد کند، یا از برخی از اهل علم بیاورد، با کلمه «بگوئیم» بیان می‌دارد. (همان، ۷۶/۱) صاحب تفسیر صافی برای جمع و توجیه روایات مختلف این تفسیر، محمل‌هایی می‌یابد که از آن جمله می‌توان به جمع بر اساس آیات یا روایات دیگر، تعالیم عرفانی، توجیحات عقلی - فلسفی، ذو بطون بودن آیات قرآن، نهی از تخصیص آیات، احتمال تکرار نزول آیات، لازم و ملزوم بودن روایات، جدا بودن تفسیر از تأویل و موارد دیگر اشاره کرد. (ر.ک: همان، ۷۵/۳؛ همان، ۸۰/۳؛ همان، ۱۸۷/۳؛ همان، ۲۳۰/۳؛ همان، ۱۶۵/۴؛ همان، ۱۹۳/۴؛ و.....)

نمونه‌ای دیگر: فیض کاشانی این دو حدیث را نقل می‌کند: «و عن أبي سعيد الخدري: أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (الاسراء/۲۶) أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكَ. و بِالْجُمْلَةِ الْأَخْبَارِ فِي هَذَا الْمَعْنَى مُسْتَفِيضَةٌ» این حدیث در تفسیر البرهان نیز آمده است. (بحرانی، ۱۳۷۴: ۳۴۸/۴)

«و في الكافي عن الصادق عليه السلام في حديث: ثم قال جلّ ذكره و آتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ و كان عليّ عليه السلام و كان حقّه الوصيّة التي جعلت له و الاسم الأكبر و ميراث العلم

و آثار علم النبوة». این حدیث نیز در تفسیر البرهان و نورالثقلین و کنزالتائق نیز آمده است. (بحرانی، ۱۳۷۴: ۱۵۸/۵ و حویزی، ۱۴۱۵: ۱۵۴/۳ و قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۳۸۹/۷) ترجمه: در کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که در حدیثی فرمود: سپس خداوند جلیل‌الذکر فرمود: «حق ذی‌القربی را به آنها بده» علی‌علیه‌السلام و حق او وصیتی است که بر او قرار داده شده است و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت است. سپس در جمع بین این دو روایت می‌گوید: بین این حدیث و احادیث گذشته منافاتی وجود ندارد و نه بین تفسیر عامه (اهل سنت) کما اینکه آشکار است برای متدبری که به مخاطب‌های قرآن شناخت دارد و به معنای حقوق و کسی که حقی برای اوست و کسی که حقی برای او نیست شناخت دارد. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۸۷/۳)

۳-۶-۱- تأویل عرفانی روایات جهت وفاق بین آنها

نوعی از جمع روایات، شیوه تأویلات عرفانی است. از آنجا که یکی از بسترهای فکری فیض، بستر عرفانی بوده و صبغه عرفانی تقریباً در همه آثار فیض محسوس است، تفسیر او هم از این موضوع مستثنی نیست. علامه مجلسی از فیض به عنوان «اهل تأویل» یاد می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۴/۹۶؛ نقیبی، ۱۳۸۷: ۱۷) البته فیض کاشانی برای تأویلات عرفانی به گونه مستقل، ارزش قائل نیست و در صورتی که قرآن و روایت، آن را تأیید کند، قبول دارد. باید گفت تأویلات عرفانی در تفسیر صافی به اندازه‌ای نیست که از این تفسیر، به عنوان تفسیر عرفانی یاد شود. ضمناً او از این تأویلات، در جهت فهم، شرح یا تأیید روایت یا برای رفع عدم تنافی آنها بهره می‌برد. (معرفت، ۱۳۹۰: ۲۰۸/۲) همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، نقطه قابل تأمل در تفسیر مذکور در ارتباط با فهم حدیث این است که در پاره‌ای از موارد، مطالب و نکات عرفانی فیض کاشانی در ظاهر، تأویل آیات به حساب می‌آید اما با نصّ و حتی عقل و منطق سازگار نیست. به عنوان مثال: هنگام ذکر قصه هاروت و ماروت، بر اساس روایات اسرائیلی و به پیروی از بیضاوی چنین می‌گوید: «آن

دو (هاروت و ماروت) شراب نوشیدند و در برابر بت سجده کردند و مرتکب زنا شدند». سپس با ارائه تأویلی دور از فهم متعارف می‌گوید: «شاید مراد از دو ملک، روح و قلب باشد؛ چون آن دو، از عالم روحانی به عالم جسمانی فرود آمدند تا حق را بر پا دارند ولی فریفته زیبایی و جمال زندگانی دنیا شدند و در چنگال شهوت گرفتار آمدند. شراب غفلت نوشیدند و بندگی بت نفس‌گزیدند و عقل نصیحت‌گر خود را به سبب عدم تغذیه آن با دانش و تقوا، کشتند و اثر پند و اندرز آن را از جان‌های خود زدودند و با سرکشی و تمرد آماده زنا با زنی به نام «زهره» شدند. ولی دنیا که مظهر فریب و نیرنگ است بر طبق عادت همیشگی‌اش از ایشان که خواهان دنیا بودند، گریخت و آنها را تنها گذاشت. زهره نیز به آسمان رفت و ستاره زهره که نشانه طرب و نشاط نیز هست، هموست. ولی تا زمانی که در آسمان باشد، درخشش دلفریب نور دنیا از مکانی بلند و دور از دسترس هوادارانش دلربایی خواهد کرد. حب دنیا در قلب آن دو موجب شد به سحر و جادو روی آورند. پس از آنکه از مستی غفلت به هوش آمدند و عقلشان بازگشت، آسان‌ترین عذاب را برگزیدند؛ سپس به عالم برزخ برده شدند؛ در آنجا - در حالی که سرهایشان به طرف پایین است - تا روز رستاخیز، در عذاب خواهند ماند^۱». (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۱۳۰)

شایسته فقیه نامور و فرهیخته‌ای چون فیض، آن بود که این‌گونه اسرائیلیات و روایات مخدوش و بی‌اساس را کنار نهد؛ حتی اگر این روایات دروغین به اهل بیت علیهم‌السلام هم نسبت داده شده باشد، شایسته نیست تأویل شود بلکه باید کنار گذاشته شود. (معرفت، ۱۳۹۰: ۲/۲۰۹)

نمونه اول: فیض ابتدا این حدیث را نقل می‌کند: «العیاشی عن الصادق علیه‌السلام قال: کتاب علی لاریبَ فیه» ترجمه: «عیاشی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: کتاب علی هیچ شکی در آن نیست». سپس در ذیل این حدیث می‌گوید: این تأویل است و

۱. ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره.

اضافه کتاب به علی، اضافه بیانیه است و کتاب عبارت از اوست و معنی این است: کتاب، که آن علی است هیچ شکی در آن نیست و این به خاطر این است که کمالاتش در سیره‌اش مشهود است و فضائل آن از جانب خدا و رسول منصوص است و اطلاق کتاب بر انسان کامل در عرف اهل الله و خواص اولیائش شایع و معمول است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/ ۹۱) این حدیث در کتاب مکاتیب الرسول سیداحمد میانجی هم وجود دارد (میانجی، ۱۴۱۹: ۸۳/۲)

نمونه دوم: فیض در بیان این مطلب می‌گوید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ تتركونها وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ» (بقره/۴۴) القمّی: نزلت فی الخطباء و القصاص و هو قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام و علی کل منبر منهم خطیب مصقع یکذب علی الله و علی رسوله و علی کتابه». ترجمه: «قمی می‌گوید این حدیث درباره خطیبان و قصاص نازل شده است و آن قول امیرالمؤمنین است و بر هر منبری از آنها، خطیب ماهری بود که بر رسول خدا و کتاب او (قرآن) دروغ می‌بست.

می‌گوید این بر هر کسی که عدل را وصف کند و مخالف آن عمل کند جاری است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/ ۱۲۵)

نمونه سوم: فیض این آیه و حدیث را نقل نموده «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» (انبیاء/۲۹) و القمّی قال من زعم أنه امام و لیس بإمام» ترجمه: قمی: «می‌فرماید کسی که بپندارد امام است در حالی که امام نیست» و سپس می‌گوید این تأویل است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳/ ۳۳۷)

نقش تأویل، در فهم روایات تفسیری صافی کاملاً مشهود است؛ به گونه‌ای که به منظور ایجاد وفاق بین روایات مختلف، گاهی فیض، برخی روایات را تأویل می‌کند. گاهی نیز تأویلات ذوقی و عرفانی خود و یا اهل معرفت را به روایات معصومان (ع) عرضه می‌کند و چنانچه بین آنها موافقتی باشد، آن نظرات را تلقی به قبول می‌کند و در صورت

عدم موافقت با روایات، محملی برای پذیرش آن نظرات نمی‌باشد. با این وجود، برخی از تأویلات او محل نقد و بررسی است. (رک: معرفت، ۱۳۹۰: ۲/۲۰۷)

نتیجه

پس از توضیحات فقه الحدیثی که فیض کاشانی در ذیل احادیث تفسیر صافی ارائه می‌دهد، می‌توان فهمید که فیض کاشانی دارای چندین روش فقه الحدیثی و شرح حدیثی است. یکی از روش‌های فقه الحدیث و شرح حدیث استناد به آیات قرآن است به عبارت دیگر او برخی احادیث را با آیات شرح می‌نماید؛ بیان مفردات احادیث از دیگر روش‌های فقه الحدیث و فهم حدیث ایشان است؛ ایشان بدون اینکه به کتاب لغتی ارجاع دهد، به توضیح لغت می‌پردازد. ترجیح روایات و بیان تأویل به منظور ایجاد وفاق بین آنها، نیز از مهم‌ترین روش‌های فقه الحدیث و فهم حدیث فیض کاشانی هستند. همچنین عرضه روایات بر قرآن و بیان خانواده حدیث و کشف روابط بین آنها از جمله تخصیص حکم و نیز جمع بین روایات از مباحث مهمی است که در فهم و توضیح برخی احادیث توسط فیض کاشانی ارائه شده است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن درید، (بی‌تا)، جمهرة اللغة، ۳ جلدی، دار العلم للملایین، بیروت.
۳. ابن فارس، (بی‌تا)، معجم مقاییس اللغة، ۶ جلدی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
۴. ابن منظور، (بی‌تا)، لسان العرب، جلدی ۱۵، دار صادر، بیروت.
۵. ازهری، (بی‌تا)، تهذیب اللغة، جلدی ۱۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۶. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۳۷۴)، البرهان فی تفسیر القرآن، ۵ جلدی، مؤسسه بعثه، قم.
۷. حر عاملی، (۱۴۰۹ ق)، وسائل الشیعة، ۳۰ جلدی، مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام، قم.

۸. حویزی، (۱۴۱۵ ق)، تفسیر نور الثقلین، ۵ جلدی، انتشارات اسماعیلیان، قم.
۹. دیلمی، (۱۴۱۲ ق)، إرشاد القلوب إلى الصواب، ۲ جلدی، الشریف الرضی، قم.
۱۰. صاحب بن عباد، (بی‌تا)، المحيط فی اللغة، ۱۱ جلدی، عالم‌الکتاب، بیروت.
۱۱. صدوق، (۱۳۷۶)، الأمالی، ۱ جلدی، کتابچی، تهران.
۱۲. —، (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، قم، دفترانتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. طبرسی، (۱۳۹۰)، اعلام الوری، ۱ جلدی، قم دارالکتب اسلامیة.
۱۴. طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۴ ق)، الامالی، قم، دارالتقافة.
۱۵. عیاشی، (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، ۲ جلدی، المطبعة العلمية، تهران.
۱۶. فراهیدی، (بی‌تا)، کتاب العین، ۹ جلدی، نشر هجرت، قم.
۱۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵ ق)، تفسیر صافی، ۵ جلدی، مکتبه الصدر، تهران.
۱۸. —، (۱۴۰۶)، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام علی بی‌ابی طالب (ع).
۱۹. —، (بی‌تا)، سفینة النجاه، بی‌جا، چاپ اول، ترجمه و تحقیق (محمدرضا تفرشی).
۲۰. —، (۱۳۸۷)، اصول الاصلیه، تهران، نشر مدرسه عالی شهید مطهری.
۲۱. قمی مشهدی، (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ۱۴ جلدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق)، کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳)، بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۴. مدیرشانچی، کاظم، (۱۳۹۰)، علم الحدیث، قم، دفتر نشر اسلامی.
۲۵. مسعودی، عبدالهادی، (۱۳۹۳)، روش فهم حدیث، تهران، انتشارات سمت.
۲۶. مشکینی، میرزا علی، (۱۴۱۳ ق)، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، قم، نشر الهادی.
۲۷. معارف، مجید؛ (۱۳۸۳)، خانواده حدیث و نقش آن در فقه‌الحدیث، پژوهش‌های دینی، زمستان - شماره ۸ (۲۹ صفحه - از ۴۶ تا ۷۴).

۲۸. معرفت، محمد ہادی، (۱۳۹۰)، تفسیر و المفسرون، قم، موسسه فرهنگي التمهيد.
۲۹. مفید، (۱۴۱۳ق)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ۲جلدی، کنگره شیخ مفید، قم .
۳۰. میانجی، (۱۴۱۹ق)، مکاتیب الأئمة علیہم السلام، ۷ جلدی، دارالحدیث، قم.
۳۱. ورام، (۱۴۱۰ق)، مجموعه ورام، ۲ جلدی، مکتبه فقیه، قم.

